

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که اگر بر کسی حج مستقر شده و این مرضی دارد که رجاء به زوال او ندارد یا کبر سن دارد و خودش مباشرتاً نمی تواند حج انجام بدهد آیا استنابه بر این شخص واجب است یا خیر؟ عرض کردیم مشهور بلکه ادعای اجماع هم شده بر وجوب استنابه اما در مقابل مثل مرحوم نراقی و برخی دیگر، می گویند استنابه واجب نیست و از کلمات برخی از فقها هم تردید و تردد استفاده می شود.

رسیدیم به دلیل سوم بر این مدعای مشهور که روایات است. در این روایات چند روایت داریم که در آن آمده امیرالمؤمنین (علیه السلام) «رأى شيخاً كبيراً لم يحج قط و لم يطق لكبر سنّه أمره أن يجهّز رجلاً أن يحجّ عنه»؛ یعنی برخی از این روایات مسلم ظهور در وجوب استنابه را دارد. در برخی از این روایات یک قید «مشیت» آوردند: «إن شئت» یا «إذا اراد الحج». عرض کردیم مرحوم نراقی یکی از عللی که سبب شده قائل به استحباب در استنابه شود تعبیر «إن شئت» در این روایات است، دو تا روایت وجود دارد که این دو روایت تصریح دارد به «إن شئت»، یا «أراد الحج».

بررسی ادله دیدگاه استحباب استنابه

یکی همان روایت سوم از همین باب 24 بود که در سندش سلمة أبی حفص بود که ما وثاقت او را پذیرفتیم، اما عده ای مثل مرحوم خوئی و حتی مرحوم والد ما می گویند روایت ضعیف السند است و نمی پذیرند، اما صحیح محمد بن مسلم می گوید: «لو أن رجلاً أراد الحج»، این «أراد الحج» ظهور دارد در همین حجة الاسلامی دارد که به عنوان فریضه است، نمی توانیم بگوئیم این حج اعم از حج واجب و مستحب است یا مراد خصوص حج استحبابی است.

در اینجا ممکن است کسی در ذهنش بیاید که خود کلمه حج استعمالش در حج استحبابی زیاد است و چون استعمالش در استحباب زیاد است پس ما این اراد الحج را وجهی ندارد که حمل بر وجوبی کنیم. در پاسخ باید گفت: در استحباب هر جا استعمال شده قرینه دارد، اگر استعمالش در استحباب به حدی برسد که برای استحباب قرینه نخواهد، آنجا می گوئیم اگر اینجا کلمه ای آمد حج نمی دانیم که آیا حج واجب است یا مستحب، اما اگر گفتیم صد مورد در مستحب استعمال شده و در هر صد موردش قرینه وجود دارد پس معلوم می شود عدم القرینه باید حمل بر حج واجب کنیم، حج را بر فریضه که همان حجة الاسلام است باید انجام داد کما اینکه «لله على الناس حج البيت» را نمی شود بر استحباب حمل کرد.

یکی روایت سلم ابی حفص است که «إن شئت» دارد و یکی هم روایت صحیح محمد بن مسلم است که اینجا هم «أراد» دارد، یکی هم آخرین روایت است:

وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) قَالَ لِرَجُلٍ كَبِيرٍ لَمْ يَحْجْ قَطُّ إِنْ شِئْتَ أَنْ تُجَهِّزَ رَجُلًا ثُمَّ أَبْعَثْهُ يَحْجَّ عَنْكَ.^[1]

بررسی سند روایت

ما سهل بن زیاد را در بحث‌های دیگرمان تحقیق کردیم و وثاقت و اعتبار او نزد ما ثابت است. جعفر بن محمد الاشعری که خودش توثیقی ندارد و فقط احتمال دارد این جعفر بن محمد بن عبید الله باشد که او هم توثیق خاص ندارد و فقط در رجال کامل الزیارات آمده است. لذا مثل محقق خوئی قدس سره به این روایت هشتم در سندش از دو جهت اشکال دارد؛ سهل بن زیاد را معتبر نمی‌داند و این جعفر بن محمد الاشعری را هم همین اشکال را برایش دارد.

نسبت به جعفر بن محمد الاشعری چون محمد بن احمد بن یحیی از او روایت نقل کرده و ابن ولید شیخ صدوق در روایاتی که استننا کرده این را استننا نکرده و لذا مرحوم وحید قائل به حسن و وثاقت او شده است؛ یعنی خود جعفر بن محمد الاشعری هم روی این مبنا که جزء مستثنیات ابن ولید نیست مرحوم وحید او را معتبر و موثق می‌داند: «استظهر الوحيد حسنه بل وثاقته». از طرف دیگر جعفر بن محمد الاشعری کثیر الروایه هست و بیش از 110 روایت در کتب روایی دارد لذا روی مبنای ما این روایت هم مشکلی ندارد. نه سهل بن زیاد اشکال دارد و نه جعفر بن محمد الاشعری اشکال دارد. در این روایت عبارت «إِنْ شِئْتَ» آمده است.

تبیین جهات مختلف بحث

یک روایاتی داریم که «أَمَرَ عَلِيٌّ أَنْ يَجْهَزَ رَجُلًا» و روایاتی هم داریم که «إِنْ شِئْتَ»، اگر ما گفتیم اینها همه یک واقعه‌ی واحده است، دو روایت نیست که بگوئیم این روایت «إِنْ شِئْتَ» روایات دیگر را تقیید می‌زند. یک قضیه است، حالا نمی‌دانیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آن رجلی که «لم يحج قط» به او فرموده «إِنْ شِئْتَ» یا نفرموده؟ در آن نقلی که «إِنْ شِئْتَ» را نیاورده، شک می‌کنیم اینجا آیا نقصی در روایت وجود دارد یا نه؟ اصل عدم نقیصه است، در این نقلی که «إِنْ شِئْتَ» دارد شک می‌کنیم آیا این را راوی اضافه کرده یا نه؟ اصل عدم زیاده است.

لذا این اصل عدم نقیصه با این اصل عدم زیاده با هم تعارض می‌کنند، در جای خودش این بحث اصالة عدم الزیاده و اصالة عدم النقصیه را مفصل بحث کردیم. بنابراین این روشی که مرحوم نراقی جلو آمده، می‌گوید: در بعضی از روایات دارد «إِنْ شِئْتَ»، آن روایاتی که «إِنْ شِئْتَ» ندارد را تقیید می‌زنیم و می‌گوئیم استنباه مستحب است و واجب نیست، ولی وقتی می‌گوئیم این پنج روایت یکی است و یک قضیه واحده است، به نظرم صاحب ریاض علیه الرحمه تصریح کرده به اینکه یک قضیه واحده است اما نمی‌دانیم آیا امیرالمؤمنین علیه السلام «إِنْ شِئْتَ» را فرموده یا نه.

در بعضی از نقل‌ها «إِنْ شِئْتَ» دارد و در بعضی از نقل‌ها ندارد، حال آنهایی که می‌گویند اصل عدم نقیصه با اصل عدم زیاده با هم «تعارضا تساقطا»، وقتی تساقط کردند می‌گوئیم بالاخره چی؟ اینجا ما باید به این «إِنْ شِئْتَ» عمل کنیم؛ یعنی می‌گوئیم زیاده نیست، آن کسی که نگفته کم نگذاشته و این کسی هم که آورده زیاده نگفته و اضافه از خودش نکرده، وقتی اصل عدم زیاده بیاید، ما هستیم و این کلمه «إِنْ شِئْتَ» که باید معنا کنیم، بعد این احتمال را بدهیم که یعنی «إِنْ شِئْتَ تفریغ ذمّتک»؛ اگر بخواهی ذمه‌ی خودت را تفریغ کنی!

اولاً آیا اینکه ما اینطور معنا کنیم درست است یا نه؟ معلوم می‌شود قبل از نراقی برخی «إن شئت» را همینطور معنی کردند، مرحوم نراقی در همان کتاب مستند رد می‌کند و می‌فرماید: «و جعل متعلق المشیة غیر المأمور به خلاف المتبادر الظاهر»^[2]، می‌گوئیم متعلق این «إن شئت» مأمور به نیست که اگر خواستی انجام بده خواهستی انجام نده، متعلقش افراغ ذمه است که این خلاف متبادر است.

ارزیابی دیدگاه محقق خویی(قده)

پس اولاً بعضی‌ها مثل مرحوم خوئی می‌گویند: این دو روایتی که «ان شئت» دارد یکی آن روایت سلمة اُبی حفص است (روایت سوم)، یکی هم روایت هشتم که عبدالله بن میمون القداح است. محقق خوئی(قده) می‌گوید سند اینها ضعیف است و به درد نمی‌خورد^[3]، اشکال به مرحوم خوئی این است که شما با صحیح محمد بن مسلم چکار می‌کنید؟ آن که روایتش سنداً صحیح است و آنجا هم دارد «لو أن رجلاً أراد الحج». به بیان دیگر؛ ایشان می‌گویند این دو روایتی که «إن شئت» دارد سند اولی با سلمة ضعیف است و دومی هم با سهل بن زیاد و جعفر بن محمد الاشعری، ما قبول نکردیم و سندش را قبلاً درست کردیم ولی با این صحیح محمد بن مسلم چکار می‌کنید؟

مطلب اول

دیروز گفتیم بر فرض اینکه اینها چند روایت باشد این «أراد» مفسر «إن شئت» است؛ یعنی «أراد» ظهور روشن در تفریغ ذمه دارد، «لو أراد الحج الواجب»، این با آن «إن شئت» تفسیر می‌کند که او را هم از اجمال در می‌آورد.

پس این یک بحث است که بحث تعلیق بر مشیت که اولین مطلبی که مرحوم نراقی می‌گوید بر اینکه ما اینجا باید قائل به استحباب در استنباه شویم همین تعلیق بر مشیت است که جواب دادیم.

مطلب دوم

این روایاتی که در مسئله وجوب استنباه است مشتمل است بر اموری که «لم تعتبر فی النائب ککونه رجلاً و ضرورة» این روایاتی که خواندیم دارد «أن یجهز رجلاً» یا مثلاً این روایت:

وَعَنْهُ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَإِنْ كَانَ مُوسِراً وَحَالٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْحَجِّ مَرَضٌ أَوْ حَصَرٌ أَوْ أَمْرٌ يَعْزِرُهُ اللَّهُ فِيهِ فَإِنْ عَلَيْهِ أَنْ يُحْجَّ عَنْهُ مِنْ مَالِهِ صَرُورَةٌ لَا مَالَ لَهُ.^[4]

این روایت صحیح است. سؤال این است که در این روایات وجوب استنباه برای نائب دو شرط ذکر شده که تقریباً بالاجماع این دو شرط معتبر نیست: (1) باید رجل باشد، (2) باید ضروره باشد، کسی که تا حالا حج نرفته، در حالی که در باب نائب به هیچ وجه چنین چیزی معتبر نیست.

در روایت چهارم باب 24 آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُفِيدُ فِي الْمُقْنَعَةِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: أَتَتْ امْرَأَةً مِنْ خَتَنِمِ رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) فَقَالَتْ: إِنَّ أَبِي أَدْرَكَتُهُ فَرِيضَةُ الْحَجِّ وَهُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَلْبَثَ عَلَى دَابَّتِهِ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) فَحُجِّي عَنْ أَبِيكَ.^[5]

فضل بن عباس مجهول است، البته یک فضل بن فضل بن عباس داریم الکندی که از مشایخ صدوق است، به این اعتبار این روایت هم می‌گویند ضعیف است. صاحب وسائل از شیخ مفید(قده) نقل می‌کند که زنی خدمت پیامبر(صلي الله عليه وآله) رسیده و عرض کرد: پدری دارم که وقت حج رسیده اما سنّ او زیاد است و نمی‌تواند روی دابه و محمل بنشیند. پیامبر به او فرمود: خودت از جانب پدرت حج انجام بده.

شیخ طوسی(قده) در خلاف^[6] همین روایت را با سند دیگری و اضافاتی آورده و در آنجا بعد از اینکه پیغمبر به این زن فرمود خودت حج انجام بده (پس به این معناست که زن می‌تواند نائب مرد باشد)، این زن پرسید: «فهل ينفعه ذلك فقال نعم كما لو كان عليه دينٌ فقضيته نفعه»؛ همان‌گونه که اگر پدرت دینی داشته باشد و آن را ادا کنی، برای پدرت نافع می‌شود اگر حج پدرت را ادا کنی نافع برای اوست.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که چرا صاحب وسائل این روایت را در این باب آورده است؟ چون در این روایت بحث از این نیست که وجوب استنابه باشد، بلکه پیامبر به آن زن فرمود تو از جانب پدرت حجی انجام بده اما وجوب استنابه به دست نمی‌آید و فقط خود نیابت را مطرح می‌کند، مگر اینکه بگوئیم به نقلی که شیخ طوسی در خلاف فرموده و پیامبر تشبیه به دین کرده («لو كان عليه دينٌ فقضيته نفعه»)، به این اعتبار بگوئیم که از این مسئله وجوب استنابه را می‌فهمیم، ولی آن نقل را که در جلد دوم خلاف هست مرحوم صاحب وسائل نیاورده است.

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

این روایت قرینه می‌شود بر این که بگوئیم آن روایتی که امیرالمؤمنین(علیه السلام) «أمرَ أن يجهز رجلاً»، رجل خصوصیت ندارد و مثل آن روایاتی است که می‌گوید: «رجلٌ شكّ بين الثلاث و الأربع» و اساساً اگر این روایت ختعمیه هم نبود خود عرف القای خصوصیت می‌کند. اگر نائب بخواهد مماثل با منوب عنه باشد یا نباشد، منتهی بحث در کلمه ضروره است؛ یعنی اشکال این است که در این روایات وجوب استنابه یک قیدی آمده، این قید اعتباری در نیابت ندارد و آن کلمه «ضروره» است.

اینجا یک حرفی وجود دارد و آن اینکه نمی‌شود بگوئیم اصل استنابه واجب است اما ضروره‌اش مستحب است؛ یعنی این آدمی که می‌خواهد کسی را حج بفرستد بر این آدم استنابه واجب باشد اما ضروره بودن نائب مستحب باشد.

دیدگاه فقیهان

محقق خویی(قده) می‌فرماید: «يلزم التفكيك بين القيد و المقيد»^[7]، ما یک جایی که یک قید و مقید داریم مقید را حمل بر وجوب کنیم و قید را حمل بر استحباب کنیم. لذا ما یک قید و مقید، مقید که استنابه است و قیدش که ضروره بودن نائب است، مقید را حمل بر وجوب کنیم و قید را حمل بر استحباب، این تفکیک بین قید و مقید است و این تفکیک درست نیست.

مرحوم نراقی می‌فرماید: «لم يقل أحدٌ بوجوب استنابه»؛ یعنی استنابه‌ی ضروره، «و حمله بالاضافة إليه على الاستحباب»؛ بگوئیم خود استنابه واجب است، اما ضروره بودنش مستحب است، یا اباحه، یا اعم از اباحه و استحباب، «ينافي حمله بالاضافة إلى الاستنابة على الوجوب»؛ این با این حمل منافات دارد، «الا على القول بجواز استعمال اللفظ الواحد في حقيقة و مجازة في استعمال واحد»؛ بگوئیم در یک استعمال اگر یک لفظی را هم در معنای حقیقی‌اش استعمال کردیم و هم در معنای مجازی؛ یعنی بگوئیم این «أمر» هم در معنای حقیقی‌اش هست که وجوب است و هم در معنای مجازی‌اش که استحباب است، ایشان می‌گویند خلاف تحقیق است.^[8]

مرحوم والد ما در تفصیل الشریعه می فرمایند تفکیک بین قید و مقید چه اشکالی دارد؟! اگر دلیلی برایش داشته باشیم مانعی ندارد، لذا تفکیک بین قید و مقید اگر دلیل نباشد اشکال دارد اما اگر دلیل برایش اقامه شد این تفکیک بین قید و مقید اشکال ندارد. محقق خوئی(قده) در پایان می فرماید: مانعی ندارد بگوئیم چه اشکالی دارد به اعتبار همین روایت ملتزم می شویم به اینکه این قید باید باشد و نائب از حی حتماً باید ضروره باشد.

در اینجا یک کلمه‌ی «رجلاً» هم دارد که به نظرم سبق قلم است؛ چون رجل را خود ایشان پذیرفت که خصوصیتی ندارد و آن روایت ختعمیه هم موجود است، اما اینکه نائب باید ضروره باشد ایشان می فرماید این را می پذیریم که مانعی ندارد.

روایت علی بن ابی حمزه

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ حَالِ بَيْنِهِ وَبَيْنَ الْحَجِّ مَرَضٌ أَوْ أَمْرٌ يَعْزِرُهُ اللَّهُ فِيهِ فَقَالَ عَلَيْهِ أَنْ يُحْجَّ مِنْ مَالِهِ صَرُورَةً لَا مَالَ لَهُ.^[9]

روایت هفتم باب 24 به نظر ما موثق است؛ چون قاسم بن محمد و علی بن ابی حمزه همه واقفی و ثقة هستند. در این روایت نیز ضروره آمده است. محقق خویی(قده) می گوید ملتزم به این معنا می شویم، که بر اساس این دو روایت ضروره اعتبار ندارد، ولی ایشان روی مبنای خودش هست که مبنای محقق خوئی(قده) این است که إعراض، قدحی در روایت وارد نمی کند.^[10]

بنابراین مشهور به ضروره بودن فتوا ندادند که نائب باید حتماً ضروره باشد، اما ایشان احتیاط واجب در ضروره بودن می کنند. مرحوم نراقی فرمود: «لم يقل بوجوب استنابه ضروره»، البته در جایی که خود منوب عنه زنده است، ما با آن بیان می توانیم بگوئیم از این کلمه ضروره در این دو روایت معتبر إعراض شده است.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. الكافي 4- 272- 1؛ وسائل الشیعة؛ ج11، ص: 65، ح 14254- 8.

[2]. مستند الشیعة في أحكام الشریعة، ج11، ص: 72.

[3]. «و الجواب عن الثاني: أن المعلق على المشيئة تفرغ الذمة، يعني إذا شئت تفرغ ذمتك و الخلاص من ذلك فعليك كذا، لا الاستنابة حتى يقال بأن تعليقها على مشيئته يدل على الاستحباب، لأن الوجوب لا معنى لتعليقه على المشيئة. هذا مضافاً إلى ضعف الروایتين سنداً، أما الأولى فبسلمة أبي حفص و الثانية بسهل بن زياد و جعفر بن محمد الأشعري الذي لم يوثق و لم يثبت كونه جعفر بن محمد ابن عبید الله الذي هو من رجال كامل الزیارة.» موسوعة الإمام الخوئی؛ ج26، ص: 196.

[4]. الكافي 4- 273- 5؛ التهذيب 5- 403- 1405؛ الفقيه 2- 421- 2864؛ وسائل الشیعة؛ ج11، ص: 63، ح 14248- 2.

[5]. وسائل الشیعة؛ ج11، ص: 64، ح 14250- 4.

[6]. الخلاف، ج2، ص: 249.

[7]. «أحدهما: اشتغالها على أمور لم تعتبر في النائب ككونه رجلاً و ضرورة، لجواز نيابة المرأة عن الرجل و نيابة غير الضرورة و ذلك يوجب حملها على الاستحباب و التفكيك بين القيد و المقيد في الوجوب بإلغاء القيد و الالتزام بوجوب أصل الاستنابة بعيد.» موسوعة الإمام الخوئی؛ ج26، ص: 195.

[8]. «و أمّا الرابعتان، فلبعض ما مرّ، مضافاً إلى تعلّق الأمر فيهما بالضرورة، و لم يقل أحد بوجوب استنابته، و حمله - بالإضافة إليه على الاستحباب أو الإباحة أو الأعم منهما و من الوجوب - ينافي حمله بالإضافة إلى الاستنابة على الوجوب، إلّا على القول بجواز استعمال اللفظ الواحد في حقيقته و مجازة في استعمال واحد، و هو خلاف التحقيق.» مستند الشیعة في أحكام الشریعة؛ ج11، ص: 73.

[9]. الكافي 4- 273- 3؛ التهذيب 5- 14- 39؛ التهذيب 5- 460- 1600؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 65، ح 14253- 7.

[10]. «ثم إنه بعد الفراغ عن لزوم الاستنابة مطلقاً أو في خصوص من استقر عليه الحجّ يلزم كون النائب ضرورة كما في صحيح الحلبي إن لم يكن إجماع على الخلاف، بل يلزم أن يكون رجلاً كما في رواية الشيخ الكبير، و لذا ذكرنا في المناسك أن الأحوط لزوماً استنابة الرجل الضرورة إذا كان المنوب عنه رجلاً حياً كما في الروايات.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج26، ص: 197.